

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده مباحث گذشته و دلیل اول مرحوم شیخ بر استحاله‌ی رجوع شرط به هیئت

عرض کردیم بر حسب آنچه در مطارح الانتظار آمده به مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) نسبت داده شده که ایشان رجوع قید و شرط در جملات شرطیه به هیئت را محال می‌دانند و معتقد هستند که در جملات شرطیه، قید و شرط، به ماده بر می‌گردد. برای این ادعای اول شیخ که محال است قیود و شرایط به هیئت برگردد، مجموعاً سه دلیل در کلمات ذکر شده است.

در این جمله شرطیه «إذا زالت الشمس فَصَلِّ»، می‌خواهیم بگوییم مرحوم شیخ قائل است که زوال شمس که عنوان شرط و قید را دارد، محال است به هیئت «صَلِّ» که دال بر وجوب است رجوع کند. «صَلِّ» دارای یک هیئت و ماده است، هیئت او همان هیئت صیغه امر است که دلالت بر وجوب دارد، ماده آن عبارت از صلاة است. چه دلیلی برای استحاله اقامه شده است؟ محال است که بگوییم زوال شمس، قید برای هیئت باشد.

دلیل اول که در کلمات مرحوم شیخ آمده و دیروز هم مختصری از آن را توضیح دادیم، این است که گفته‌اند در بحث معانی حرفیه اثبات کرده‌ایم، که هیئات افعال از نظر معنا و موضوع له، ملحق به حروف هستند. یعنی همان موضوع له را که برای حروف قائل می‌شویم، همان موضوع له در هیئات افعال هم جریان دارد.

در حروف که شیخ انصاری هم همان نظریه را دارد، وضع حروف عام است، اما موضوع له خاص است. یعنی کلمه «مِنْ» را واضع معنای کلی ابتدائیت را تصور کرده و بعد از تصور معنای کلی، لفظ «مِنْ» را برای افراد و مصادیق ابتداء خارجی وضع کرده است.

در خارج هر چیزی که مصداق برای ابتداء است، موضوع له کلمه «مِنْ» است. بنابراین حروف دارای موضوع له خاص هستند. یعنی موضوع له در حروف، جزئی است، نه کلی. هیئات افعال، هیئت فعل ماضی، هیئت فعل مضارع، هیئت صیغه امر، اینها همه ملحق به حروف هستند در موضوع له، یعنی واضع، معنای کلی حدوث یک فعل در گذشته را در نظر می‌گیرد، اما هیئت فعل ماضی را برای آن معانی کلی وضع نمی‌کند، بلکه هیئت فعل ماضی را برای آن حدوث ماده معین در عالم خارج وضع می‌کند.

همچنین در صیغه مضارع و در صیغه افعال هم همین‌طور است. واضع، کلی طلب ایجاد یک فعلی در خارج را تصور می‌کند، لذا می‌گوییم وضعش عام است. اما موضوع له (هیئت افعال) را وضع می‌کند برای آن طلب یک فعل معین در عالم خارج.

بعبارة آخری برای نسبت طلبی وضع می‌کند، یعنی بین هیئت افعال و ماده آن که عبارت از صلاة باشد، یک نسبت طلبیه وجود

دارد. که این نسبت طلبیه، یک معنای جزئی معین خارجی است، یا جزئی معین ذهنی است. در بحث معانی حرفیه می‌گویند نسبت، همیشه متقوم به طرفین است. دو طرف در نسبت وجود دارد، و به همین جهت هر نسبتی جزئی است.

الان وقتی می‌گویید «زید قائم»، بین زید و قیام یک نسبتی وجود دارد، این نسبت، یک نسبت جزئی معین است. این نسبت در قضیه دیگری وجود ندارد. این نسبت، قابل صدق بر کثیرین نیست. لذا می‌گوییم نسبت‌ها در همه جا، چه در قضیه «زید قائم»، چه در صیغه افعال، بین این هیئت و ماده، یک نسبتی وجود دارد.

حالا گاهی اوقات اطراف نسبت در بعضی از کلمات می‌گویند دو طرف، گاهی اوقات در صیغه افعال گفته‌اند سه طرف دارد، طالب، مطلوب و مطلوب منه.

بین طالب، مطلوب و مطلوب منه، بین باعث، یعنی کسی که باعث و تحریک می‌کند، و مبعوث و مبعوث الیه، یک نسبتی وجود دارد، این نسبت، قطعاً جزئی است، برای اینکه این نسبت در جای دیگری نیست و قابل صدق بر کثیرین هم نیست. بنابراین در هیئت افعال، واضح، کلی طلب را تصور می‌کند، اما لفظ را برای نسبت طلبی، که نسبت‌های طلبیه هرکدام جزئی معینی هستند و قابل صدق بر کثیرین نیستند، وضع می‌کند. نتیجه این می‌شود که موضوع له، هیئات مانند حروف، جزئی و خاص است. این کبرای مسأله.

در ادامه یک مقدمه‌ای را ضمیمه کرده‌اند، گفته‌اند جزئی هم قابلیت تقیید ندارد، که آن مقدمه اول، صغرا بود، صغرا این است که موضوع له هیئات، جزئی است. مقدمه دوم که بمنزله کبرا است، این است که جزئی، قابلیت تقیید و تعلیق ندارد. برای اینکه ما وقتی می‌گوییم یک چیزی عنوان جزئی است، جزئی قابلیت صدق بر دو تا را هم ندارد تا چه برسد به اینکه قابلیت صدق بر کثیرین را داشته باشد. حالا که قابلیت صدق نداشت، معنایش این است که یک فرد معین و یک مصداق جزئی است که دیگر حصه بردار نیست. تقیید در جایی است که یک عنوانی دارای سعه باشد و کلیت داشته باشد، و انسان با تقیید، این سعه و کلیت آن را محدود کند. اما اگر از اول گفتیم دارای معنای جزئی است و سعه ندارد، دیگر قابلیت تقیید ندارد. بنابراین شیخ می‌فرماید قیود، نمی‌تواند قید برای هیئت باشد، چون طبق این استدلال، هیئت دارای معنای جزئی است، جزئی سعه ندارد و چیزی که سعه ندارد قابلیت تقیید را ندارد.

نقد مرحوم آخوند بر دلیل اول مرحوم شیخ

بر این فرمایش و استدلال مرحوم شیخ نقدهای متعددی شده است. اولین نقد را مرحوم آخوند خراسانی در کفایه بیان فرموده است. ایشان می‌فرماید ما همان مقدمه اول را قبول نداریم. اینکه شما می‌گویید هیئات، دارای معنای خاص و جزئی است و موضوع له، جزئی است، ما قبلاً اثبات کرده‌ایم که حرف باطلی است.

مرحوم آخوند در کفایه اثبات کرده‌اند که جزئی، نه خارجی و نه ذهنی می‌تواند باشد، و اثبات کردند که موضوع له حروف، مانند اسماء یک معنای عامی را دارند. لذا می‌فرمایند به نظر ما هیئات، حروف و مانند آنها، وضع و موضوع له و مستعمل فیه آنها عام است. اختلاف فقط در کیفیت استعمال است. این نقد اول، جواب مبنایی است و جواب مبنایی هیچ گاه قابل اعتناء نیست. مبنای شیخ این است که حروف و هیئات طبق مبنای مشهور، خاص و جزئی است. لذا این نقد آخوند کنار می‌رود.

نقد محقق اصفهانی بر دلیل اول مرحوم شیخ

در کلمات محقق اصفهانی در حاشیه کفایه (کتاب نه‌ایة الدراية، جلد 2، صفحه 59، از طبع آل البیت) دو نقد عنوان شده است.

نقد اول: این جزئیتی را که مشهور در موضوع له هیئات و حروف قائل شده‌اند، این جزئیت با تقیید منافاتی ندارد. می‌فرمایند: جزئیتی که مشهور در اینجا می‌گویند فقط به اعتبار تقوم این نسبت به طرفین یا به اطراف است. اصلاً چه چیزی باعث شده که مشهور بگویند حرف، یا هیئات، معنای جزئی دارد. منشأ جزئی بودن معنای هیئت، وجود طرفین و اطراف است.

در «زید قائم» می‌گوییم نسبت بین دو طرف یعنی زید و قیام، این نسبت را جزئی می‌کنند. این نسبت جزئی بودنش از تقوم به طرفین آمده و می‌فرمایند ما هم قبول داریم این نسبت، کلی که قابل صدق بر کثیرین باشد، نیست. یعنی این نسبت، در قضیه دیگری نیست. این نسبت فقط بین زید و قیام است. اما منافاتی ندارد که همین نسبت که طرفین فراوانی دارد، را به یک قیدی مقید کنیم، و بگوییم نسبت بین زید و قیام با این شرط، چه اشکالی دارد؟ قابلیت تقیید به وجودات را دارد، نه تنها یک شرط، بلکه انسان بتواند چند شرط برای او ذکر کند. چون گفتیم جزئی بودن، فقط همین اثر را دارد که قابلیت صدق بر نسبت‌هایی در قضایای دیگر را ندارد. اما در همین محدوده‌ی خودش، با حفظ طرفین یا اطراف خودش، قابلیت تقیید به یک وجوداتی را دارد. بگوییم این نسبت بین زید و قیام محقق می‌شود، اگر فلان شرط محقق شود. این نقدی است که مرحوم محقق اصفهانی کرده‌اند.

نقد محقق اصفهانی و محقق خوئی بر مرحوم شیخ

نقد دوم: این نقد را مرحوم خوئی در کتاب محاضرات، جلد 2، صفحه 320، ایشان هم این نقد را پذیرفته است. نقد این است که مرحوم اصفهانی فرموده که شما بین تقیید و تعلیق خلط کرده‌اید. جزئی، قابلیت تقیید را ندارد، اما قابلیت تعلیق را دارد. به چه بیان؟

تقیید، مربوط به موردی است که اطلاق باشد، یعنی لفظ از نظر معنا مطلق باشد. تقیید مربوط به آنجایی است که یک سعه و توسعه‌ای در مفهوم وجود داشته باشد. مثلاً می‌گوییم مفهوم عالم سعه دارد، هم عالم عادل و هم غیر عادل را شامل می‌شود. یعنی این عنوان اگر خودش باشد و خودش، به همان نحو که قابلیت انطباق بر عادل را دارد، قابلیت انطباق بر فاسق را دارد. مفهوم، توسعه دارد. اگر اینجا عالم را مقید کردیم به عادل، اسم این را می‌گذاریم تقیید، تقیید یعنی محدود کردن دایره مفهوم و معنا.

اما تعلیق مانعی ندارد، معنای تعلیق این نیست که یک معنایی سعه داشته باشد، تعلیق در مقابل تنجیز است. تعلیق به معنای سعه نیست، بگوییم یک معنایی سعه داشته، ما سعه‌اش را محدود کردیم. تعلیق به معنای محدودیت دایره‌ی معنا نیست. تعلیق یعنی همان چیزی که هست ولو جزئی محض خارجی هم باشد، آن را معلق می‌کنیم بر یک شیء، بگویید زید که یک جزئی خارجی است، معلق بر اینکه مثلاً بایستند یا بنشینند. لذا مرحوم اصفهانی بین تقیید و تعلیق فرق گذاشته‌اند و شاهد آن این است که تقیید، در مقابل اطلاق است، تعلیق در مقابل تنجیز است. جزئی، قابلیت تقیید ندارد، اما قابلیت تعلیق را دارد.

پاسخ استاد بر نقد اول محقق اصفهانی

آیا این دو نقدی که مرحوم اصفهانی فرموده‌اند قابل التزام و قبول است یا نه؟ ظاهر این است که هر دو نقد مناقشه دارد. در نقد اول، مرحوم اصفهانی فرموده‌اند جزئیت در اینجا به همین تقوم به طرفین است، و این نسبت متقومه به طرفین، قابل صدق بر نسبت‌های دیگر نیست. ولی بحث این است که آیا این نسبت، الآن موجود است یا موجود نیست؟ اگر شما آن نسبت کلی را در نظر می‌گیرید که نسبت کلی، عنوان موضوع له را ندارد. بگویید نسبت کلی موجود در ذهن، خوب اینکه خودش یک معنای اسمی است، خود معنای نسبت، یعنی کلی مفهوم نسبت، یک معنای اسمی مستقل کلی است.

لذا شما الآن می‌توانید مفهوم نسبت را تصور کنید. اصلاً در تصور مفهوم نسبت شما طرفین نیاز ندارید. شما مفهوم کلی نسبت

را تصور می‌کنید. کما اینکه مفهوم کلی حرف را تصور می‌کنید. آنجایی که خود شما می‌فرمایید: «الكلمة إما إسم أو فعل أو حرف»، مفهوم کلی حرف، یک معنای اسمی مستقل دارد، دیگر نیاز به طرفین و متعلق ندارد.

پس روشن است این نسبتی که موضوع له است، نسبت موجود در خارج یا نسبت جزئی موجود در ذهن است. از این دو راه که وجود؛ یا ذهنی یا خارجی است.

آنگاه می‌پرسیم وقتی این نسبت جزئی موجود شد، بعد از وجود، دیگر قابلیت تقیید ندارد؛ قبل از وجود، از ابتدا که بخواهد موجود شود، شما می‌توانید مقیداً موجودش کنید، از اوّل بگویید «زید قائم»، بین زید و قیام نسبت ایجاد شود به شرط اینکه زید عالم باشد. نتیجه این می‌شود که بین زید و قیام، نسبت نیست، بین زید عالم و قیام نسبت است. از اوّل اگر بخواهید مقید کنید، قبل از اینکه وجود پیدا کند، مانعی ندارد. اما بعد از آنکه وجود پیدا کرد، این نسبت شد موجود، الآن من می‌گویم «زید قائم»، نسبتی بین قیام و زید هم ذهناً هم خارجاً، زید هم ایستاده و موجود است، این نسبت چگونه قابلیت تقیید را دارد؟ این نسبت یک وجود جزئی است. وجود جزئی معنایش این است که دیگر قابلیت کم و زیادی در آن معنا ندارد.

بنابراین ولو اینکه در نقد اوّل، مرحوم اصفهانی این نکته را فرموده‌اند که بله، این نسبت قابل صدق بر کثیرین نیست، و در قضایای دیگر این نسبت نیست، اما این قابلیت تقیید به یک وجوداتی را دارد، و در حقیقت مرحوم اصفهانی در نقد اوّل، فقط یک ادعایی کرده است.

عبارت نه‌ایه الدراية را ببینید، در نقد اوّل می‌گوید: «لأنّ القدر المسلّم من خصوصيتها هي الناشئة من طرفین، لکنه مع هذا لا مانع من تقییدها بمعنی أنّ البعث الملحوظ نسبة بين أطرافها من الباعث و المبعوث و المبعوث إليه، هو ما لا يكون له تخصص آخر»؛ این بعث یا تخصصی دارد یا نه، فقط یک ادعایی کردند. لذا عرض ما نسبت به نقد اوّل مرحوم اصفهانی این است که ایشان اثبات نکرده که این نسبت جزئی چگونه قابل تقیید است؟ فقط در کلماتشان فرموده‌اند «لا مانع من تقییدها». پس مرحوم اصفهانی در این نقد به مرحوم شیخ می‌فرماید این جزئی بودن به اعتبار این اطراف ثلاثه است، اما مانعی از تقیید این نسبت نیست. ما عرض می‌کنیم اولاً: وجود خارجی و جزئی، دیگر قابلیت تقیید را ندارد، اگر قابلیت تقیید داشته باشد، هنوز وجود نیست. ثانیاً: شما در عبارتتان فقط یک ادعا کرده‌اید، اما بر این ادعای خودتان دلیلی اقامه نفرموده‌اید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين